

نقض قرار شورای حل اختلاف در مرجع تجدیدنظر

امید توکلی کیا*

مشخصات رأی

شماره دادنامه: ۹۵۰۹۰۰۵۱۸۹۲۰۰۷۸۲

تاریخ صدور رأی: ۱۳۹۵/۷/۱۷

مرجع رسیدگی: شعبه ۲ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان قوچان

خواسته: تجدیدنظرخواهی از رأی شورا

وقایع پرونده

در پرونده‌ای، خواهان دعوایی علیه مالک رسمی خودرو (خواننده ردیف اول) و آخرین متصرف آن (خواننده ردیف دوم) به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی یک دستگاه پراید مطرح می‌نماید. شورا با توجه به اینکه خواهان، ایادی ماقبل خواننده ردیف دوم (فروشنده خودرو به خواهان) را در دادخواست نیاورده است به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قرار عدم استماع دعوا صادر کرده است. این رأی مورد تجدیدنظرخواهی قرار گرفته و دادگاه با توجه به اینکه خودرو در زمره اموال منقول است و در عرف نیز با سند عادی و قبض و اقباض مورد معامله قرار می‌گیرد؛ بنابراین، طرح دعوا به طرفیت ایادی واسطه ضرورتی ندارد. با استناد به ماده ۳۱ سابق (ماده ۲۷ جدید) قانون شورای حل اختلاف، دادنامه تجدیدنظرخواسته را نقض و جهت رسیدگی در ماهیت به شورا اعاده کرده است. قاضی شورا با استدلال به اینکه دادگاه عمومی حقوقی با توجه به ماده ۲۷ قانون یادشده که بیان داشته است: «چنانچه مرجع تجدیدنظر، آراء صادره را نقض نماید رأساً مبادرت به صدور رأی می‌نماید» و رأی اعم از حکم و قرار است، می‌بایست رأساً اقدام به رسیدگی می‌نمود. پرونده را به آن مرجع اعاده نموده است

* کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه امام صادق(ع)، سرپرست حوزه قضایی دادگاه عمومی بخش صالح آباد
Omidtavakolikia@gmail.com

و دادگاه، استدلال شورا را نپذیرفته و پرونده را مجدد جهت رسیدگی ماهوی به شورا اعاده نموده است.

در ابتدا باید گفت در ارتباط با تجدیدنظرخواهی از قرارهای صادره از سوی قاضی شورای حل اختلاف توسط دادگاه عمومی حقوقی در مقام مرجع تجدیدنظر، در بین محاکم دادگستری شهرستان قوچان، دو دیدگاه کاملاً مغایر وجود دارد که در این نوشتار به بررسی و نقد رأی دادگاهی که پس از نقض قرار، پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به شورا عودت داده است و نیز استدلالات مقابل این دیدگاه که معتقد است دادگاه در مقام تجدیدنظرخواهی پس از نقض قرار می‌باید خود رأساً اقدام به رسیدگی و صدور رأی نماید، پرداخته می‌شود. گفتنی است نگارنده، در مقام بیان نقد استدلالات رأی دادگاه عمومی حقوقی، مبانی و استدلالات دیدگاه مقابل آن، که دیدگاه برخی قضات شوراهای حل اختلاف و محاکم حقوقی است، را تبیین خواهد نمود و به دیدگاه اداره کل حقوقی قوه قضاییه و مرکز تحقیقات فقهی حقوقی که در مقام رفع این تعارض بوده و نگارنده آن را استعلام نموده، اشاره می‌شود. قابل ذکر است که در مبحث نقد و بررسی، ابتدا استدلالات دادگاه حقوقی در سه بند بیان می‌گردد و در ذیل آن به نقد و بررسی تفصیلی هر استدلال که دیدگاه مقابل را دربرمی‌گیرد، پرداخته می‌شود.

نقد و بررسی

دادگاه عمومی حقوقی درخصوص نقض قرار صادره توسط شورای حل اختلاف به دلایل ذیل استناد نموده است:

۱. در صورتی که محاکم با نقض قرار شورای حل اختلاف رأساً مبادرت به صدور حکم نمایند این امر مستلزم محروم نمودن طرفین از حق برخورداری از رسیدگی دومرحله‌ای می‌باشد و برابر اصول دادرسی رسیدگی به دعوی حقوقی دومرحله‌ای است و از طرف دیگر اینکه موضوعی در مرحله تجدیدنظر قابلیت طرح دارد که ماهیت آن در مرحله بدوی مورد رسیدگی قرار گرفته باشد.

قانونگذار در ماده ۱۸ قانون شوراهای حل اختلاف بیان داشته است: «رسیدگی قاضی شورا از حیث اصول و قواعد، تابع مقررات قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری است»، اما این حکم عام به موجب تبصره ۲ این ماده که می‌گوید: «مقررات

ناظر به صدور رأی، وخواهی، **تجدیدنظر** و هزینه دادرسی، از حکم مقرر در این ماده مستثنی و تابع این قانون است» تخصیص یافته است و مقررات ناظر به تجدیدنظرخواهی، احکام شورا را تابع قانون شورا دانسته و در ماده ۲۷ قانون اخیرالذکر، حکم تجدیدنظر از آراء قاضی شورا را بیان کرده است. مطابق ماده ۲۷ این قانون، «تمام آراء صادره موضوع ماده ۹ این قانون ظرف مدت بیست‌روز از تاریخ ابلاغ، قابل تجدیدنظرخواهی می‌باشد. مرجع تجدیدنظر از آراء قاضی شورا، حسب مورد دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو همان حوزه قضایی می‌باشد. چنانچه مرجع تجدیدنظر، آراء صادره را نقض نماید رأساً مبادرت به صدور رأی می‌کند». در این ماده از اصطلاح حقوقی «رأی» استفاده شده است و حسب ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (مصوب ۱۳۷۹)، «رأی» شامل «حکم و قرار» می‌باشد و در ماده ۲۷ قانون شورا، تفکیکی بین حکم و قرار صورت نگرفته است و از طرف دیگر طبق تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون شورا مقررات ناظر به تجدیدنظرخواهی از حکم مقرر در صدر این ماده مستثنی است و تابع حکم پیش‌بینی شده در ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی است که بیان می‌دارد «دادگاه تجدیدنظر در صورتی که قرار مورد شکایت را مطابق با موازین قانونی تشخیص دهد آن را تأیید می‌کند. در غیر این صورت پس از نقض، پرونده را برای رسیدگی ماهوی به دادگاه صادرکننده قرار عودت می‌دهد». برخی از حقوقدانان در ذیل ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی گفته‌اند: «اگرچه رأی دادگاه، با توجه به ماده ۲۹۹ این قانون اعم از حکم و قرار می‌باشد، اما چون تکلیف موردی که رأی تجدیدنظرخواسته و فسخ‌شده به صورت قرار باشد، در ماده ۳۵۳ تعیین شده است. ماده ۳۵۸ همین قانون تنها ناظر به موردی است که دادگاه تجدیدنظر، رأی تجدیدنظرخواسته را حکم دانسته و آن را فسخ نماید»^۱ بنابراین آنان نیز واژه «رأی» در ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی را اعم از حکم و قرار دانسته‌اند و فقط با توجه به نص ماده ۳۵۳ همان قانون، لفظ مزبور را متضمن حکم می‌دانند. از طرف دیگر اینکه در ماده ۲۷ قانون شورای حل اختلاف، قانونگذار از

۱. شمس‌عبدالله، آیین دادرسی مدنی تهران: دراک، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۰۹.

کلمه «رأساً» استفاده کرده است و این خود حداقل قرینه‌ای است بر اینکه خود دادگاه عمومی حقوقی در مقام تجدیدنظر اقدام به صدور رأی (اعم از حکم و قرار) نماید؛ فلذا با توجه به وجود نص صریح قانونی (ماده ۲۷ قانون شورا) استدلال به اصل (دومرحله‌ای بودن رسیدگی) و جاهتی ندارد و در برخی کتب فقهی بیان شده است: «لامساغ للاجتهاد فی مورد النص»^۱ در جایی که نص وجود دارد اجتهاد جایز نیست. دیگر اینکه در ماده ۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که بیانگر اصل دومرحله‌ای بودن رسیدگی است بیان شده: «به ماهیت هیچ دعوایی نمی‌توان در مرحله بالاتر رسیدگی نمود تا زمانی که در مرحله نخستین در آن دعوا حکمی صادر نشده باشد، مگر به موجب قانون» و ماده ۲۷ قانون شورا نیز حکمی است قانونی، لذا استثنائی است بر اصل مذکور.

۲. آنچه در ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف آمده است نص نیست، چون برابر اصول، نص، زمانی محقق است که احتمال خلاف در آن نباشد و کلمه «رأی» در ماده یادشده اطلاق دارد و مردد بین حکم و قرار است و می‌توان از آن به اجمال تعبیر کرد و بر همین اساس، تعبیر دادگاه از رأی به حکم تعارضی با نص نداشته به‌ویژه اینکه برپایه تبادل عرفی از واژه رأی حکم واضح‌تر برداشت می‌شود.

«نص»، کلامی است صریح در مطلوب که به‌هیچ‌وجه احتمال خلاف در آن وجود نداشته باشد. «ظاهر» یعنی کلامی که در مطلبی ظهور دارد ولی احتمال داده می‌شود که گوینده به کمک قرینه، خلاف این ظاهر را اراده کرده باشد؛ بنابراین کلمه رأی، نص نیست اما ظهور در حکم و قرار دارد و احتمال اراده هر دو معنا در آن هست و در مواردی که متکلم، کلام یا عبارتی را بیان نموده که ظهور در معنایی دارد بی‌آنکه نص باشد و احتمال اراده خلاف ظاهر درباره آن می‌رود، نوبت به «اصالةالظهور» می‌رسد که یکی از اصول لفظی عقلی در علم اصول است و به تعبیر برخی علمای اصول، «إذا دار الأمر بین ظاهر الکلام و خلاف ظاهرها فالأصل حمل الکلام علی ظاهره». و ظاهر کلمه «رأی» شامل حکم و قرار می‌شود و اصول لفظیه از جمله اصالةالظهور حجیت دارند؛ چنانکه علامه مظفر می‌فرماید:

۱. کاشف‌الغطاء، محمدحسین، *تحریرالمجمله* قم: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۳۲، ج ۱، ص ۱۳۶.

«ان المدرك و الدليل في جميع الأصول اللفظية واحد و هو تباين العقلاء في الخطابات الجارية بينهم على الأخذ بظهور الكلام و عدم الاعتناء باحتمال اراده خلاف الظاهر كما لا يعتنون باحتمال الغفلة أو الخطاء أو الهزل أو اراده الإهمال و الإجمال»^۱؛ بنابراین، لفظ رأی نه تنها مجمل نیست بلکه مبین است و در علم اصول، مبین یا نص است یا ظاهر. و واژه مذکور (رأی) در ماده ۲۷ قانون شورا از نوع «ظاهر» می باشد. فلذا تعبیر دادگاه از رأی به مجمل، صحیح نیست.

هنگامی که انسان درباره لفظی از الفاظ به اعتبار معنای آن، دچار شک و تردید می شود، دو گونه شک برای او محقق می گردد:

الف. گاهی در اصل وضع شک می کند که لفظ «رأی» برای حکم و قرار وضع شده است یا خیر؟

ب. گاهی در مراد متکلم، پس از فرض علم به وضع، به شک می افتد؛ یعنی یقین دارد که واژه رأی برای حکم وضع شده، اما نمی داند متکلم کدام معنا را اراده کرده است.

استدلال به تبادر که از نشانه های حقیقت و مجاز است در صورتی است که انسان دچار تردید گردد فلان لفظ برای فلان معنا وضع شده است یا خیر و به حقیقت ناظر به بند (الف) - یعنی شک در اصل وضع - می باشد حال آنکه کلمه رأی براساس ماده ۲۹۹ آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی حقیقتاً برای حکم و قرار وضع گردیده و تردیدی نیست که قانونگذار این لفظ را برای هر دو مصداق یادشده وضع نموده است و این مورد ناظر به بند (ب) - یعنی شک در مراد متکلم - می باشد و در اینجا باید به اصول لفظی عقلانی که اصالة الظهور از جمله آنان است، مراجعه کرد.

۳. دادگاه گاهی رأی را مطلق دانسته و گاهی عام؛ درحالی که کلمه رأی، مطلق است و اصولیون در مورد تفاوت بین عموم و اطلاق می گویند: دلالت عام بر افراد، بالوضع است ولی دلالت مطلق بر افراد و مصادیق آن بالعقل می باشد و نه بالوضع؛ یعنی در عام با توجه به ساختمان جمله و لفظ، شمول و سرایت به افراد و مصادیق

تحت عام استنباط می‌گردد. حال آنکه در اطلاق این‌گونه نیست و با توجه به مقدمات حکمت گفته می‌شود از لفظ مطلق، شخص مخاطب استفاده شمول می‌کند. در اینجا نیز دلالت کلمه رأی بر حکم و قرار با توجه به مقدمات حکمت از نوع دلالت عقلی است. از طرف دیگر مادامی که دلیل اجتهادی داشته باشیم، نوبت به تمسک به اصل (رسیدگی دومرحله‌ای) که دلیل فقهاتی است، نمی‌رسد چنانکه گفته شده: «الأصل دلیل حیث لادلیل».

۴. قانون آیین دادرسی مدنی جزء قوانین مبنایی دادرسی است و موارد مسکوت در سایر قوانین را می‌توان به آن تسری داد که این امر، پسندیده است. هرچند که قانون آیین دادرسی مدنی عام است و در موارد سکوت در سایر قوانین می‌توان به آن رجوع کرد؛ اما در ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف این موضوع مورد توجه قرار گرفته و سکوتی وجود ندارد. از سویی، قانون شورا خاص است و مؤخر بر قانون آیین دادرسی، وضع و تصویب شده است. در ذیل به بیان دیدگاه مرکز تحقیقات فقهی حقوقی و اداره کل حقوقی قوه قضاییه که در تأیید دیدگاه مقابل رأی دادگاه است، اشاره می‌شود.

الف. مرکز تحقیقات فقهی حقوقی قوه قضاییه بیان داشته است:

«تجدیدنظرخواهی در شوراهای حل اختلاف به هیچ‌وجه مشمول ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی نیست، بلکه مشمول مفاد ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف (مصوب ۱۳۹۴) است و بر این اساس، دادگاه در مقام تجدیدنظرخواهی نسبت به آراء شورای حل اختلاف نمی‌تواند در صورت قرار بودن رأی تجدیدنظرخواسته و پس از نقض، آن را جهت رسیدگی ماهوی به شورای حل اختلاف عودت نماید، بلکه باید وفق ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف چنانچه آرای صادره از شورای حل اختلاف را نقض می‌کند، رأساً مبادرت به صدور رأی نماید»^۱. این مرکز در ادامه بیان داشته است: در صورت تخلف عملی، دادگاه با این فرض که دادنامه معترض‌عنه را نقض و آن را جهت رسیدگی مجدداً به شورا ارسال نماید، قاضی شورا تکلیفی در رسیدگی ندارد و باید مراتب را جهت تعیین

۱. مرکز تحقیقات فقهی حقوقی قوه قضاییه، مرجع تجدیدنظر از آراء شوراهای حل اختلاف قم: مرکز

تحقیقات فقهی حقوقی قوه قضاییه، ۱۳۹۵، ص ۲.

تکلیف نهایی و گزارش تخلف به رئیس کل دادگستری اعلام نماید.

ب. اداره کل حقوقی قوه قضاییه در نظریه ۷/۹۶/۵۱۶ مورخ ۱۳۹۶/۰۳/۰۲ در پاسخ استعلام صورت گرفته از سوی نگارنده اذعان داشته است: «برابر ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف سال ۱۳۹۴، چنانچه مرجع تجدیدنظر، آراء صادره را نقض نماید رأساً مبادرت به صدور رأی می نماید. مقصود از آراء، اعم از حکم و قرار می باشد. این حکم خاصی است که مقنن برای تجدیدنظر از آراء شوراهای حل اختلاف مقرر کرده است. در نتیجه دادگاه عمومی در مقام رسیدگی تجدیدنظر نسبت به قرار رد دعوا یا عدم استماع صادره از شورای حل اختلاف، در صورت نقض، رأساً رسیدگی ماهوی نموده و انشاء رأی می نماید و مقررات ماده ۱۳۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی راجع به دادگاه های تجدیدنظر استان بوده و قابل تسری به مرجع تجدیدنظر آراء شوراهای حل اختلاف (دادگاه های عمومی) نمی باشد».

ج. اداره کل حقوقی قوه قضاییه در نظریه ۷/۵۲۸۴ مورخ ۱۳۸۸/۰۸/۲۴ در زمان حاکمیت قانون سابق شورای حل اختلاف بیان می داشت: «با توجه به اطلاق ماده ۳۱ ق.ش.ج.ا. ۱۳۸۷ و اینکه تفکیکی بین حکم و قرار قائل نشده و اینکه مقررات ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ در خصوص اعاده پرونده به دادگاه های بدوی پس از نقض قرار تجدیدنظرخواسته جهت رسیدگی ماهوی قابل تسری به آراء شوراهای حل اختلاف نیست و با توجه به قسمت اخیر ماده ۳۱ قانون یادشده که دادگاه عمومی را به عنوان مرجع تجدیدنظر آرای شوراهای مذکور در صورت نقض رأی شورا اعم از اینکه حکم باشد یا قرار، شناخته، مراجع مذکور رأساً بایستی رسیدگی ماهیتی نموده و اتخاذ تصمیم مقتضی بنمایند»^۲.

۱. با توجه به متن سوال مورد استعلام ماده ۳۵۳ صحیح است.

۲. در حال حاضر ماده ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف (مصوب ۱۳۹۴) جایگزین آن شده است.

* ماده ۳۱ قانون شوراهای حل اختلاف (مصوب ۱۳۸۷/۰۴/۱۸): «کلیه آراء صادره موضوع مواد (۹) و (۱۱) این قانون ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی می باشد. مرجع تجدیدنظر از آراء شورا، قاضی شورا و مرجع تجدیدنظر از آراء قاضی شورا دادگاه عمومی همان حوزه قضایی می باشد. چنانچه مرجع تجدیدنظر، آراء صادره را نقض نماید رأساً مبادرت به صدور رأی می نماید».

۳. امور تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، **مجموعه قانون شوراهای حل اختلاف** تهران: ریاست جمهوری،

معاونت حقوقی، معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، اداره چاپ و انتشار، ۱۳۹۴، ص ۵۹.

نتیجه

در صورتی که دادگاه عمومی حقوقی در مقام تجدیدنظرخواهی، قرار صادره از سوی شورای حل اختلاف را نقض نماید، در بین محاکم و رویه قضایی دو دیدگاه مغایر وجود دارد؛ برخی معتقدند در صورت نقض قرار شورا، حسب ماده ۱۸ قانون شوراهای حل اختلاف که بیان داشته رسیدگی قاضی شورا از حیث اصول و قواعد، تابع مقررات قانون آیین دادرسی مدنی است و ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و اینکه کلمه «رأی» در ماده ۲۷ قانون شورا ظهور در حکم دارد، پرونده باید جهت رسیدگی در ماهیت دعوا به شورا اعاده شود، اما در مقابل، برخی دیگر بر این عقیده هستند که با توجه به تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون شوراهای حل اختلاف که بیان داشته مقررات ناظر به تجدیدنظر از حکم مقرر در این ماده (ماده ۱۸) مستثنی و تابع قانون شورا است و ماده ۲۷ این قانون که ناظر به تجدیدنظرخواهی از آراء شورا می‌باشد بیان داشته است چنانچه مرجع تجدیدنظر، آراء صادره از سوی قاضی شورا را نقض نماید، رأساً مبادرت به صدور رأی می‌کند و رأی اعم از حکم و قرار است و تفکیکی در این خصوص صورت نگرفته، دادگاه عمومی حقوقی می‌بایست پس از نقض قرار، خود رأساً مبادرت به رسیدگی و صدور رأی نماید.

فهرست منابع

۱. امور تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، **مجموعه قانون شوراهای حل اختلاف** تهران: ریاست جمهوری، معاونت حقوقی، معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، اداره چاپ و انتشار، ۱۳۹۴.
۲. شمس، عبدالله، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۲ تهران: دراک، ۱۳۸۴.
۳. کاشف‌الغطاء، محمدحسین، **تحریرالمجله**، ج ۱ قم: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۳۲.
۴. مرکز تحقیقات فقهی حقوقی قوه قضائیه، **مرجع تجدیدنظر از آراء شوراهای حل اختلاف** قم: مرکز تحقیقات فقهی حقوقی قوه قضائیه، ۱۳۹۵.
۵. مظفر، محمدرضا، **اصول الفقه**، ج ۱ قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۹.

